

فروپاشی حکومت مبارک در مصر؛ یک تحلیل ساختاری

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۲/۲۲

* سید عبدالامیر نبوی

تاریخ تأیید: ۱۳۹۵/۶/۱۵

** صالح زمانی

چکیده

با گذشت چند سال از فروپاشی حکومت حسنی مبارک در مصر، بررسی‌های متعددی در زمینه‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی درباره‌ی علل وقوع این رخداد ارائه شده است. در همین زمینه، مقاله‌ی حاضر تلاش می‌کند تا با تکیه بر رهیافتی ساختاری و با توجه به تحلیلی دولت‌محور، به مهم‌ترین علل وقوع انقلاب در مصر بپردازد. بر این اساس، سؤال اصلی مقاله مربوط به «چرایی» آسیب‌پذیری حکومت حسنی مبارک در مصر است. به نظر می‌رسد که بررسی نقش سه عامل / متغیر اصلی ساختاری در قالب یک چارچوب تحلیلی و نظری، بتواند به این پرسش پاسخ دهد. عامل اول به ماهیت خاصی از رژیم‌های اقتدارگرا اشاره دارد؛ به این صورت که ماهیت سلطانی حکومت مبارک، رژیم را به مرحله‌ی فروپاشی نزدیک کرد. عامل دوم معطوف به ماهیت اقتصاد سیاسی رژیم‌های اقتدارگراست؛ بدین گونه که رژیم‌های اقتدارگرای رانتیر و یا نیمه‌رانتیر در آسیب‌پذیری و تغییر رفتار سیاسی آن نقش مهمی دارند. عامل سوم مربوط به رابطه‌ی رژیم‌های اقتدارگرای منطقه با ابرقدرت‌ها است؛ بدین شکل که وابستگی سیاسی و اقتصادی به ابرقدرت‌ها، مشخصاً ایالات متحده، رژیم را در معرض آسیب‌پذیری بیش‌تر قرار می‌دهد. ترکیب این سه عامل / متغیر، وضعیت را ایجاد می‌کند که یک رژیم را در آستانه‌ی فروپاشی قرار می‌دهد. این نوشته، مبتنی بر داده‌های تاریخی درباره‌ی سه دهه حکومت مبارک در مصر (۱۹۸۱-۲۰۱۱) است که به شیوه‌ی اسنادی و کتابخانه‌ای جمع‌آوری شده است.

واژگان کلیدی: حکومت مصر، رژیم‌های سلطانی، دولت رانتیر، سرکوب، وابستگی سیاسی

* استادیار پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی (نویسنده مسئول).
nabavi@iscs.ac.ir

** دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی سیاسی، دانشگاه بروکسل.
saleh.zamani@vub.ac.be

مقدمه

جرقه‌ی تغییر حکومت مبارک در مصر، تداوم بحرانی بود که اواخر سال ۲۰۱۰ در تونس اتفاق افتاد. از زمانی که خودسوزی جوانی دست‌فروش در تونس، زمینه‌ی اعتراض‌های گسترده را فراهم کرد و به خروج بن‌علی از کشور منتهی شد، طولی نکشید که این موج انقلابی چندین کشور دیگر عربی را در نوردید و زنجیره‌ای از حوادثی را به وجود آورد که اغلب با عنوان بیداری عربی یا بهار عربی از آن یاد شده است. این موج، بیش از هر چیز نشانه‌ی بحرانی عمیق درون جوامع عربی بود که پس از سال‌ها خود را نمایان می‌کرد، همانند یک «زلزله‌ی سیاسی» که پس از سال‌ها انرژی ذخیره شده خود را آزاد می‌ساخت و رژیم‌های عربی را دچار بحران و آسیب‌پذیری می‌کرد (Pierson, 2003). مصر نیز از این قاعده مستثنی نبود و طولی نکشید که امواج تغییر این کشور را فرا گرفت. در وقوع بحران سیاسی در مصر، عوامل مهمی در سطح جامعه و دولت نقش داشتند، اما به نظر می‌رسد که ساختار سیاسی به مرحله‌ای از فرسودگی رسیده بود که دیگر توان مهار فشارهای بیرونی را نداشت. بنابراین، تمرکز مقاله‌ی حاضر بر تغییرات ساختاری/دولت‌محور است و مشخصاً به این سؤال خواهد پرداخت که چرا حکومت مبارک آسیب‌پذیر شد؟ البته در صورت تحقق شرایط مناسب، «آسیب‌پذیری دولت» در نهایت می‌تواند به «انقلاب اجتماعی» ختم شود که عبارت است از «گذار سریع و بنیادین دولت و تغییر در ساختار طبقاتی جامعه» (اسکاچپول، ۱۳۷۶: ۲۱).

توجه به سه دوره‌ی اصلی در حیات سیاسی مصر در دوره‌ی مبارک، کمک خواهد کرد تا تبیین علل وقوع آسیب‌پذیری تسهیل شود: در دهه‌ی اول (۱۹۸۱-۱۹۹۰)، مبارک به‌طور عمده تلاش کرد تا به تحکیم قدرت سیاسی و اقتصادی پردازد و با غلبه بر بحران مالی و بدهی خارجی شرایط را برای تداوم حیات دولت‌اش فراهم کند؛ در دوره‌ی دوم (۱۹۹۰-۲۰۰۰)، به‌دلیل کسب منابع مالی و همین‌طور کاهش بدهی‌های خارجی، شرایط مساعدی برای تسلط بر دولت و تحکیم اقتدارگرایی فراهم شد؛ در دوره‌ی سوم (۲۰۰۰-۲۰۱۱)، مبارک تلاش کرد تا با ترمیم مجدد وضعیت اقتصادی و هم‌چنین برخی تغییرات در ساختار حزب حاکم (حزب دموکراتیک ملی)، دست به تجدید حیات سیاسی بزند و دوران گذار به پسااقتدارگرایی/سلطانی در مصر را طی کند. به‌نظر می‌رسد

۱ باید توجه داشت که تمرکز بر نقش دولت در فرایند آسیب‌پذیری، به معنای نادیده گرفتن نقش کارگزاران در روندهای سیاسی و همین‌طور فرصت‌های سیاسی پیش‌آمده برای گروه‌های اجتماعی نیست. این مقاله، به‌منظور تمرکز بیش‌تر در پاسخ به سؤال اصلی، صرفاً به علل ساختاری می‌پردازد.

حکومت وی دقیقاً در دوره‌ی سوم آسیب‌پذیر شد، در حالی که دولت در شرایط بحرانی ویژه‌ای قرار نداشت و احتمالاً اگر فشارهای بیرونی وجود نداشت، می‌توانست به حیات خود ادامه دهد. بنابراین، باید به این مسئله نیز پرداخت که چرا مبارک در سومین دوره از حکومت‌اش سرنگون شد؟ برای پاسخ به این سؤال، از مکانیسم‌های علی^۲ بهره خواهیم برد تا نشان دهیم که روند وقوع آسیب‌پذیری چگونه در دوره‌ی سوم حکومت وی رقم خورد. روش پژوهش در این مقاله مبتنی بر مطالعه‌ای تاریخی است که با محوریت طرحی نظری (قیاسی) به پیش می‌رود. طرح نظری پیشنهادی، متشکل از سه عامل/متغیر اصلی است که در روند پژوهش مورد آزمون قرار می‌گیرد. جمع‌آوری اطلاعات برای پاسخ به سؤال پژوهش، مبتنی بر داده‌های اسنادی و کتابخانه‌ای و آمارهای سازمان‌های بین‌المللی است.

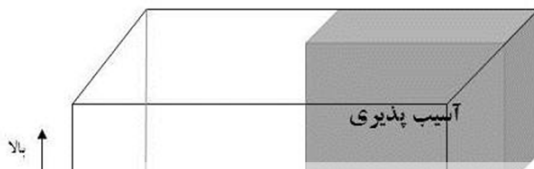
مروری بر تحلیل‌های پیشین

در سال‌های اخیر، ادبیات گسترده‌ای درباره‌ی سرنگونی حکومت مبارک شکل گرفته است که اغلب آن‌ها به بررسی ریشه‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی تغییر پرداخته‌اند. این نوشته‌ها را می‌توان در دو سطح طبقه‌بندی کرد: سطح اول، شامل مقالات، یادداشت‌ها و بولتن‌هایی است که در روزنامه‌ها، مراکز سیاست‌گذاری و وبسایت‌های تحلیلی تهیه می‌شود؛ سطح دوم، به‌طور عمده مقالاتی است که در نشریات علمی و آکادمیک به سطح عمیق‌تری از تبیین می‌پردازند. در این‌جا، صرفاً به سطح دوم ادبیات موجود پرداخته خواهد شد. لازم به توضیح است که اگرچه تا به امروز تبیین تاریخی عمیقی برای توضیح سرنگونی حکومت مبارک ارائه نشده است، با در نظر گرفتن مجموعه آثار موجود می‌توان به تحلیل نسبتاً جامعی از تحولات دوره‌ی پیشامبارک در مصر دست یافت. در میان تحلیل‌های ساختاری موجود، دو تبیین سیاسی و اقتصادی سهم عمده‌ای را به خود اختصاص داده‌اند. تبیین‌های سیاسی تلاش می‌کنند تا نشان دهند که فروپاشی حکومت مبارک محصول استمرار و انباشت سه دهه حاکمیت ترور و وحشت، به کارگیری قانون اضطراری، محدودیت حقوق مدنی و سیاسی شهروندان و احزاب، فساد سیاسی مقامات و فقدان انتخابات آزاد و رقابتی و گسترش تقلب به منظور ممانعت از ورود مخالفان و همین‌طور استقرار نظامی حامی‌پروری^۳ بوده است. ادبیات این رویکرد مبتنی بر داده‌های تاریخی

۲ مکانیسم علی از تعاریف متعددی برخوردار است. ماهونی به ۲۴ تعریف از مکانیسم‌های علی اشاره کرده است (Mahoney, 2001: 579-580). کلی‌ترین تعریف عبارت است از آن‌که این مکانیسم‌ها پیوندهایی میان متغیرهای مستقل و وابسته هستند و کمک می‌کنند تا فرایند وقوع یک رخداد مشخص شود.

فراوانی است که در سال‌های حاکمیت مبارک در مصر به وقوع پیوسته است (Armbrust, 2013; Bellin, 2010; Cook, 2011; Goldstone, 2011; El-Ghobashy, 2011, 2011a; Amin, 2011; Khashan, 2012; Grondahl, 2011; Lynch, 2012; Masoud, 2014; Osman, 2010; Roy, 2012; Bayat, 2012; Beck and Huser, 2012). در کنار عوامل سیاسی، تبیین‌های اجتماعی و اقتصادی نیز با تمرکز بر بی‌عدالتی اجتماعی، شکاف‌های فرهنگی و اقتصادی، افزایش میزان بیکاری و فقر، فساد حلقه‌ی نزدیکان مبارک و رانتیرسیم، پاسخی را برای چرایی سقوط مبارک فراهم کنند (Cipriani, 2010; Soliman, 2011; Bahgat, 2012; Dahi, 2011; Farah, 2012; Ross, 2011; Alisaa, 2007; Nagaranjan, 2013).

برخی نیز تلاش کرده‌اند تا با تمرکز بر نقش آمریکا و چارچوب‌های سیاست خارجی آن کشور، به بررسی علل سرنگونی حکومت مصر پردازند. مهم‌ترین فرضیه‌ی این دسته از پژوهش‌گران مربوط به وابستگی بیش از اندازه‌ی نظامی، سیاسی و امنیتی رژیم مصر به دولت آمریکا بوده است. در برابر، مبارک تلاش می‌کرد تا در ازای کسب منافع متعدد از ایالات متحده، به حمایت از منافع آن در منطقه پردازد. عمیق‌ترین پژوهش در این زمینه، مربوط به برونلی و گاردنر است. این دو نویسنده به صورت فراگیر و تاریخی به روابط مصر و ایالات متحده و نیز وابستگی نظامی، اقتصادی و سیاسی حکومت مبارک به دولت آمریکا پرداخته‌اند (Brownlee, 2012; Gardner, 2011). سایر آثار نیز تلاش‌هایی بوده‌اند که عمدتاً با توجه به داده‌های متنوع دیگر، این فرضیه را به پیش برده‌اند (Gardner, 2011; Roccu, 2013; Sharp, 2010; Springborg, 2011, 2011a). سهم این مقاله در ادبیات موجود، تمرکز بر ترکیب و تبیین چندعاملی علل وقوع فروپاشی حکومت مبارک است که تاکنون در هیچ اثری، ترکیب و طراحی نظامی نظری با فرضیات یادشده صورت نگرفته است.



این سه عامل متشکل از ماهیت سلطانی، رانتی و وابسته‌ی حکومت مبارک، گویای آن است که اولاً، رژیم‌های تمام‌عیار سلطانی، بیش‌ترین آسیب‌پذیری را دارند و تغییر سیاسی در مصر محصول چنین شرایطی بوده است؛ ثانیاً، رژیم‌های رانتی مستعد رفتار اقتدارگرایانه هستند و رژیم مصر بازهم از این قاعده مستثنی نبوده است و همین عامل موجب آسیب‌پذیری آن شد؛ ثالثاً، وابستگی به ابرقدرت‌ها زمینه را برای آسیب‌پذیری فراهم می‌کند و حکومت مبارک نیز همواره وابستگی بالایی به آمریکا داشته است. بنابراین فروپاشی و آسیب‌پذیری حکومت او محصول تراکم این سه عامل و تلاقی آن‌ها در سال ۲۰۱۱ بود.

۱. چارچوب نظری

۱-۱. ماهیت دولت

شاید اولین توجه جدی به نقش ماهیت و کارکرد دولت، در اثر مشهور توکویل با عنوان «انقلاب فرانسه و رژیم پیش از آن» باشد. وی در این کتاب، به چند نکته‌ی بنیادین از جمله مقایسه‌ی رژیم پس از انقلاب با رژیم پیشین، کشف ماهیت رژیم فرانسه پیش از انقلاب و چگونگی سرنگونی این رژیم می‌پردازد. بررسی ماهیت دولت به عنوان یک متغیر بسیار مهم بعدها در بسیاری از آثار پژوهش‌گران قرن بیستم، خصوصاً نظریه‌پردازان انقلاب و گذار سیاسی رونق گرفت. در این زمینه، آثار مور، اسکاچپول و آیزنشتات مهم‌ترین منابع برای درک اهمیت ماهیت دولت به‌شمار می‌آیند. این پژوهش‌ها به‌عنوان بنیادی‌ترین تبیین‌های سیاسی در حوزه‌ی انقلاب و گذار، نشان می‌دهند که فهم ماهیت دولت نقشی حیاتی در مطالعات تطبیقی و تاریخی دارد.

استنباط مقاله‌ی حاضر از ماهیت دولت معطوف به دو سطحی است که در قالب نوع و شکل آن قابل شناسایی است. اگر مفروض ما بررسی انواع و اشکال دولت‌های غیردموکراتیک باشد، آن‌گاه می‌توانیم با الگوگیری از تقسیم‌بندی بروکر (۱۳۸۳)، دولت‌های توتالیتر (فاشیستی و کمونیستی) و اقتدارگرا را به عنوان «اشکال» مهم رژیم‌های غیردموکراتیک معرفی کنیم و همین‌طور دیکتاتوری‌های نظامی، حزبی و شخصی (نئوپاتریمونالیستی و سلطانی) را به‌عنوان مهم‌ترین «انواع» این رژیم‌ها در نظر داشته باشیم. در این قسمت، تلاش می‌شود تا ابعاد رژیم‌های اقتدارگرای سلطانی و مهم‌ترین اجزای آن مورد تحلیل قرار گیرد. این نوع از رژیم‌های غیردموکراتیک احتمالاً در زمره‌ی آسیب‌پذیرترین انواع

دولت‌ها قرار می‌گیرند و با ماهیت رژیم‌های سیاسی در خاورمیانه سازگاری بیشتری دارند (Goodwin and Skocpol, 1989). نقطه‌ی عزیمت بحث نظری درباره‌ی ماهیت سلطانی و شخصی رژیم‌های اقتدارگرا را باید در گونه‌شناسی آرمانی ماکس وبر از انواع اقتدار «عقلانی، کاریزماتیک و سنتی» دنبال کرد.

وبر ضمن توضیح دو گونه سلطه‌ی عقلانی و کاریزماتیک، بیان می‌کند که اقتدار سنتی دارای ویژگی‌ها و ابعاد مختلفی است که آن را از سایر انواع مشروعیت متمایز می‌کند. در این نوع سلطه، بوروکراسی در عمل غایب و سرور منشأ همه چیز است و روابط دیگران با وی در قالب وفاداری شخصی تعریف می‌شود. ستون مشروعیت که حاکم بر آن تکیه کرده است، سنت است (وبر، ۱۳۸۴: ۳۶۶-۳۶۴). وبر به سه نوع از سلطه‌ی سنتی، یعنی پیرسالاری، پدرشاهی و پدرسالاری^۴ هم اشاره می‌کند که انواع اقتدار سنتی محسوب می‌شوند، که از این بین نظام پدرسالاری ماهیتی مدرن‌تر دارد. وبر شکل افراطی پدرسالاری را سلطانیسم می‌خواند. سلطانیسم در این چارچوب زمانی رشد می‌کند که سرور قدرت فوق‌العاده‌ای از طریق تقویت نیروی نظامی و دستگاه اداری پیدا کند و سنت در برابر خود کامگی او رنگ ببازد. (وبر، ۱۳۸۴: ۳۷۰-۳۶۹) سرور در این نوع سلطه تلاش می‌کند تا قدرت‌اش را از دایره‌ی سنت فراتر ببرد و زمینه را برای شکل افراطی پدرسالاری فراهم آورد.

اگرچه وبر برای اولین بار «سلطانیسم» را به‌عنوان نوع افراطی پدرسالاری به کار برد، این مفهوم پس از وی گسترش یافت و در چارچوب مستقلی توسط لینز تبیین شد. وی آن را به‌عنوان نوع جدیدی از رژیم‌های غیردموکراتیک در کنار توتالیتراریسم و اقتدارگرایی قرار داد و تلاش کرد رژیم‌هایی نظیر تروخیلو در دومینیکن را با عنوان نظام سلطانی و رژیم فرانکو در اسپانیا را نمونه‌ی نظام اقتدارگرا معرفی کند (Linz, 1964, 2000; Linz and Stepan, 1996). پس از آن، لینز و شهابی با مشارکت دیگر پژوهش‌گران، تلاش کردند تا الگوی سلطانیسم را در موردهای متنوعی مانند رژیم‌های موبوتو در زئیر، پهلوی در ایران، سوموزا گارسی در نیکاراگوئه، دووالیه در هائیتی و مارکوس در فیلیپین به کار ببرند. در این مطالعه، لینز به تعریفی ایده‌آل از دولت سلطانی دست زد و به حکومت شخصی، وفاداری، رابطه‌ی مبتنی بر ترس و پاداش، فساد (عدم حاکمیت قانون)، دخالت نزدیکان و خانواده‌ی فرمانروا در اداره کشور، عدم نمایندگی و ضعف مشروعیت سنتی و عقلانی به‌عنوان ارکان رژیم‌های سلطانی اشاره کرد (لینز و شهابی، ۱۳۸۰: فصل ۱). بنا بر این شاخص‌ها، شخصی بودن قدرت، فساد و عدم حاکمیت قانون، دخالت اطرافیان و اعضای خانواده در سیاست و عدم

نمایندگی^۵، به‌عنوان مکانیسم‌های علی عمل خواهند کرد که آرام‌آرام رژیم را از ماهیت دموکراتیک دور می‌سازد و زمینه‌ی بحران و آسیب‌پذیری را فراهم می‌کند، بدین‌صورت که به هر میزان این شاخص‌ها در ماهیت رژیم پررنگ‌تر باشد، احتمال آسیب‌پذیری هم بیشتر می‌شود.

۲-۱. ماهیت رانتی دولت

اصطلاح رانت از دهه‌ی ۱۹۷۰ وارد ادبیات علوم سیاسی شد؛ یعنی زمانی که قیمت نفت به‌واسطه‌ی تحریم نفتی اعراب علیه غرب افزایش چشم‌گیری پیدا کرد و درآمد حاصل از این افزایش در برخی کشورها سبب اثرگذاری بر روندهای سیاسی شد. اولین تلاش نظام‌مند برای تبیین چارچوب دولت رانتی که محصول یک اقتصاد رانتی است، توسط حسین مهدوی در حوزه‌ی اقتصاد سیاسی شکل گرفت. از نظر وی، دولت رانتی به حاکمیت رژیم‌هایی گفته می‌شود که بخش عمده‌ای از درآمدهای آن را به‌طور منظم از رانت خارجی دریافت می‌کنند. او معتقد بود که استقلال دولت از مردم و سرکوب مخالفان دو پیامد وابستگی به نفت است (Mahdavy, 1970: 1). تعریف و رویکرد مهدوی اندکی بعد از دهه‌ی ۱۹۷۰ دست‌خوش دگرگونی شد. این تغییر بدان دلیل بود که با کاهش قیمت نفت در دهه‌ی ۱۹۸۰ میلادی، تغییری در ماهیت سیاسی دولت‌های نفتی و یا گرایش آن‌ها به سمت دموکراسی پدید نیامد، در حالی که مفروض پیش‌گامان این نظریه آن بود که تا زمانی که دولت‌های رانتی از درآمد بالای نفت بهره‌مند باشند، ماهیت‌شان تغییر نمی‌کند. منتقدان می‌گفتند که اگر صرفاً نفت در ماهیت دولت اثرگذار باشد با اولین کاهش قیمت باید شاهد جریانی از دموکراسی و تغییر رفتار دولت باشیم، در حالی که چنین اتفاقی نیفتاد.

در واقع، یکی از نقدهای جدی به پیش‌گامان نظریه‌ی رانتی آن بود که به ماهیت دولت پیش از رانتی شدن توجه نمی‌کردند، در حالی که نمونه‌هایی از برخی رژیم‌های نفتی وجود داشت که پیش از بهره‌مندی از رانت، ماهیتی اقتدارگرا داشتند و نفت عامل اقتدارگرا شدن آن‌ها نبود (Delacroix, 1980; Chaudhry, 1997; Smith, 2004). در نتیجه، دو رویکرد عمده و متضاد در مطالعه‌ی دولت رانتی شکل گرفت: اول، از جمله شامل پیش‌گامان نظریه، معتقد بودند که رانت بر رفتار سیاسی دولت و دموکراتیک شدن آن اثرگذار است و دولت را به سمت اقتدارگرایی سوق می‌دهد (Anderson, 1987; Beblawi, 1990; Luciani, 1990; Ross, 2001). مفروض این رویکرد آن است که دولت‌های نفتی به مالیات و نمایندگی مردم نیازی ندارند و به همین دلیل دولت مستقل از طبقات به شکاف میان دولت و جامعه دامن می‌زند؛ رویکرد دوم خود

دو بخش داشت: بخش اول معتقد بودند که رانت به تنهایی عامل اقتدارگرا شدن دولت نیست، بلکه احتمالاً در تشدید آن مؤثر است و قطعاً عوامل دیگری در ماهیت اقتدارگرایی دولت تأثیرگذار است؛ اما بخش دوم معتقد بود که اساساً رانت هیچ اثری بر رفتار و ماهیت دولت و همین‌طور دموکراتیک شدن آن ندارد (Herb, 2005; Dunning, 2008; Haber and Menaldo, 2012; Auty, 2012).

در میان مفروضات رویکردهای متعدد، پذیرفتنی است که درآمدهای رانت فارغ از میزان تأثیرگذاری، قطعاً در ماهیت دولت و رفتار حاکمان تأثیر خواهد داشت (Herb, 2005). به این ترتیب، در این مقاله چارچوب کلی رویکرد اول مورد آزمون قرار خواهد گرفت؛ چراکه به نظر می‌رسد با ماهیت حکومت مبارک قرابت بیشتری دارد. راس در مقاله‌ی معروف خود با عنوان «آیا نفت مانع دموکراسی است؟» با مطالعه‌ی ۱۱۳ کشور در میان سال‌های ۱۹۷۱-۱۹۹۷ به سه اثر عمده‌ی رانت با عنوان «تأثیر رانتیر»^۶، «تأثیر سرکوب»^۷ و «تأثیر نوسازی»^۸ اشاره می‌کند که رفتار دولت را تغییر می‌دهند. اثر رانتیر خود را در سه «اثر مالیات»^۹، «اثر هزینه‌ای»^{۱۰} و «اثر شکل‌گیری گروه»^{۱۱} منعکس می‌کند. اثر مالیات به این معنی است که رژیم‌های نفتی عموماً تمایلی به اخذ مالیات از مردم ندارند، چراکه از درآمد لازم برای اداره‌ی کشور برخوردارند. این وضعیت، صرفاً یک رابطه‌ی اقتصادی نیست، بلکه به شکاف دولت و جامعه منجر می‌شود. این رابطه با جمله‌ی معروف «نمایندگی نمی‌کنیم، مالیات هم نمی‌گیریم» خود را نشان می‌دهد. اثر هزینه‌ای بخش دیگری از اثر رانتیر است که مربوط به ماهیت حامی‌پروری^{۱۲} رژیم‌های نفتی به‌منظور کسب وفاداری و مشروعیت است. این رژیم‌ها که همواره از بحران مشروعیت رنج می‌برند، تلاش می‌کنند با تغذیه‌ی حلقه‌های رانت‌خواری میان مقامات دولتی و مقامات اجرایی، زمینه‌ی حمایت سیاسی از خود را فراهم کنند. جنبه‌ی دیگر اثر رانتیر معطوف به شکل‌گیری گروه‌های مستقل در برابر دولت است. این رژیم‌ها با بهره‌گیری از ثروت‌هاشان از رشد و شکل‌گیری گروه‌های متعدد سیاسی و اجتماعی در جامعه جلوگیری می‌کنند، چراکه افزایش آن‌ها به افزایش مطالبات از پایین دامن می‌زند. اثر سرکوب هم به تمایل این رژیم‌ها برای تقویت منابع و تجهیزات نظامی به‌منظور

- 6 Rentier effect
- 7 Repression effect
- 8 Modernization effect
- 9 Taxation effect
- 10 Spending effect
- 11 Formation group
- 12 Patronage/Clientalism

سرکوب و کنترل اجتماعی توجه می‌کند. تأثیر نوسازی به آثار منفی رویکرد دولت در تغییرات فرهنگی و اجتماعی اشاره دارد.

منظور از مصادیق رانت، مجموعه کمک‌های خارجی، دست‌بردن در شاخص قیمت‌ها و کسب درآمد از طریق اختلاف قیمت، درآمدهای ارزی کارگران خارج از کشور و منابع طبیعی است (Auty, 2012:2). شاخص‌های متعددی برای تعیین وابستگی به رانت و رانتی بودن / نبودن دولت‌ها مطرح شده است. برای مثال، لوسیانی دولتی را که بیش از ۴۰ درصد درآمدش ناشی از رانت باشد، دولت رانتیر معرفی می‌کند (Luciani, 1990: 72)، در حالی که نانکنی میزان ۱۰ درصد از تولید ناخالص داخلی / ملی را برای رانتیر شدن کافی می‌داند (Nankani, 1979: 10). بیلاوی با مطالعه وضعیت اقتصاد مصر و سهم ۲۰ درصدی رانت از تولید ناخالص داخلی، آن را به‌عنوان دولت نیمه‌رانتیر معرفی می‌کند (Beblawi, 2008: 24). چنان‌که می‌دانیم جنبه‌ی بحرانی درآمدهای رانتی عمدتاً مربوط به وابستگی دولت به رانت است. میزان وابستگی به رانت در این مقاله، با سهم حداقل ۲۵ درصد از تولید ناخالص ملی / داخلی در نظر گرفته می‌شود.

۳-۱. وابستگی دولت به ابرقدرت

متغیر نقش ابر قدرت‌ها در وقوع انقلاب‌های اجتماعی به‌طور جدی در کتاب اسکاچپول (دولت‌ها و انقلاب‌های اجتماعی) مطرح شد. این متغیر نشان می‌دهد که فشارهای بین‌المللی از طریق چه سازوکاری می‌تواند دولت را تحت فشار قرار دهد. وی در تحلیل خود، به رقابت نظامی و تعدی بازار سرمایه‌داری در چارچوب فشارهای بین‌المللی توجه می‌کند و معتقد است که هر سه جامعه‌ی فرانسه، چین و روسیه تحت فشار کشورهای توسعه‌یافته‌تر بودند. این فشارها منجر به اجبار دولت برای نوسازی می‌شد و در ادامه سبب شد تا نفوذ دولت در داخل و در برخورد با طبقات مسلط کاهش پیدا کند و زمینه‌ی وقوع انقلاب‌های اجتماعی فراهم شود.

شکل این فشارها و وابستگی‌ها در قرن بیستم و عمدتاً تحت تأثیر جنگ سرد تغییر کرد. انقلاب‌ها، جنگ‌های داخلی، کودتاها و حتی شورش‌ها در مناطق مختلف جهان از جمله خاورمیانه از چالش‌های میان دو ابر قدرت اصلی (شوروی و ایالات متحده) مستثنی نبود. یکی از مهم‌ترین مسائل ابر قدرت‌ها در این دوره، جلوگیری از نفوذ یکدیگر در کشورهای مختلف جهان بود. روشن است که این نفوذ بیش‌تر در کشورهایی رخ می‌داد که دارای موقعیت پیرامونی

و وابسته بودند. خاورمیانه یکی از اصلی‌ترین حوزه‌هایی بود که دو ابرقدرت تلاش می‌کردند تا با تنظیم رابطه‌ی حامی‌پروری و دست‌نشانده‌گی^۳، نفوذ خود را افزایش دهند و البته قدرت نفوذ ایالات متحده در منطقه بیش‌تر بود و حتی پس از پایان جنگ سرد نیز ادامه یافت.

نکته‌ی اساسی این است که نوسان در رابطه‌ی رژیم‌های وابسته و ایالات متحده به‌عنوان پرنفوذترین ابرقدرت در خاورمیانه، می‌تواند دولت را با بحران حمایت مواجه کند. گلدستون بررسی تأثیر فشارهای بین‌المللی در انقلاب‌های مدرن را با این سؤال شروع می‌کند که چگونه ایالات متحده آسیب‌پذیری دولت‌های نئوپاتریمونیا را تشدید کرد؟ وی معتقد است که کمک‌های نظامی و غیرنظامی آمریکا از یک طرف، زمینه‌ی وابستگی این رژیم‌ها را فراهم آورد و از طرف دیگر، با فشار آوردن به منظور محدودسازی اعمال خشونت و رعایت آزادی‌های سیاسی و اصلاحات باعث تضعیف رژیم‌های دست‌نشانده شد. در مجموع سیاست‌های متناقض ابرقدرت، مهم‌ترین مکانیسم علی آسیب‌پذیری به حساب می‌آید (Goldstone, 1986: 45). او به نمونه‌های ایران، فیلیپین، نیکاراگوئه و ویتنام به عنوان متحدان آمریکا اشاره می‌کند که از این طریق آسیب‌پذیر شدند.

روابط وابستگی میان یک ابرقدرت و رژیم دست‌نشانده، در قالب‌های متعددی صورت‌بندی می‌شود. «حامی نوعاً برای دست‌نشانده کمک‌های اقتصادی، شامل وام، اعانه، توصیه‌های فنی و انتقال‌های غیرمستقیمی از قبیل سهمیه‌های وارداتی و کمک‌های کالایی، دستیاری امنیتی، شامل تربیت، ارتباطات، تجهیزات برای نیروهای نظامی، پلیس و نیروهای امنیتی کشور دست‌نشانده تأمین می‌کند» (گازیوروسکی، ۱۳۷۱: ۱۳). به هر میزان این وابستگی افزایش یابد، رژیم در برابر سیاست‌های متناقض ابرقدرت آسیب‌پذیرتر خواهد شد؛ به عبارتی، وابستگی، استقلال و توان تصمیم‌گیری کشور دست‌نشانده را در برابر ابرقدرت سلب خواهد کرد. مهم‌ترین شاخص وابستگی در این مقاله، روند کمک‌های نظامی، هزینه‌های نظامی و حضور راهبردی ابرقدرت است؛ بدین صورت که هر چقدر روند این شاخص‌ها رو به افزایش باشد، رژیم به سمت آسیب‌پذیری بیشتری حرکت می‌کند.

۲. از تحکیم اقتدارگرایی تا استقرار سلطانیسم

مبارک در دوران حکومت‌اش تحولات متعددی را در زمینه‌ی اقتصاد و سیاست پشت سر گذاشت و به دلیل بحران‌های مالی دوره‌ای نمی‌توان رفتار

سیاسی دولت او را فارغ از تحولات اقتصادی بررسی کرد. مهم ترین راهبرد وی در دهه‌ی اول قدرت‌اش، رسیدن به ثبات سیاسی و استقرار نظم پس‌اساداتی بود؛ به همین دلیل تلاش کرد تا رابطه‌ی دولت و حزب حاکم (حزب دموکراتیک ملی) را با سایر احزاب ترمیم کند و از این طریق با سیاست‌های سرکوب‌گرانه‌ی سابق فاصله بگیرد. مهم‌ترین نشانه‌ی تلاش‌های او در این دوران مربوط به فضای انتخاباتی نسبتاً باز در جریان دو انتخابات پارلمانی ۱۹۸۴ و ۱۹۸۷ بود. این دو انتخابات فرصت مهمی را برای احزاب مخالف فراهم کرد تا برای کسب کرسی‌های پارلمان به طور نسبی با حزب حاکم رقابت کنند.^{۱۴} اسپرینگبورگ به دو دلیل اصلی در راهبرد پلورالیسم سیاسی مبارک در دوره‌ی اول اشاره می‌کند: اول آن‌که قدرت در دوران گذار قرار داشت و مبارک فاقد یک قدرت همه‌جانبه مانند سادات بود؛ دوم آن‌که مبارک تلاش می‌کرد تا پلورالیسم سیاسی را به عنوان سوپاپ اطمینان برای مقابله با نارضایتی‌های اقتصادی به کار ببرد (Springborg, 1989: 135-137). با این همه، نمی‌توانیم آزادسازی سیاسی نسبی در این دوره را به «اصلاحات سیاسی» تعبیر کنیم.

در زمینه‌ی اقتصادی، مبارک در اولین گام تلاش کرد تا راهبرد اقتصادی خود را در میان سیاست‌های راست‌گرایانه و چپ‌گرایانه مشخص کند. به همین منظور، او در فوریه ۱۹۸۲ کنفرانسی را برگزار کرد که بسیاری از اقتصاددانان مطرح مصری با گرایش‌های مختلف در آن حضور داشتند. هدف این کنفرانس «بررسی وضعیت و یافتن برنامه‌ی عمل برای اقتصاد مصر» بود (Soliman, 2011: 36). در نهایت، وی تصمیم گرفت راهبردی را انتخاب کند که بیشتر به همان سیاست‌های اقتصادی سادات، موسوم به انفتاح متمایل بود. بیانیه‌ی کنفرانس ۱۹۸۲ این راهبرد را به این صورت توصیف می‌کند که «روند آزادسازی اقتصادی با هدف کاهش مصرف و افزایش تولید ادامه خواهد یافت» (Soliman, 2011: 36). اگرچه هدف مبارک استقرار یک نظام اقتصادی تولیدمحور و صنعتی بود، در عمل و به دلایل متعددی نتوانست آن را محقق کند. ریشه‌ی عدم موفقیت وی مربوط به کاهش درآمدهای دولت، خصوصاً در نیمه‌ی دهه‌ی ۱۹۸۰ بود که بخش عمده‌ای از آن به‌طور مستقیم (صادرات نفت) و غیرمستقیم (کانال سوئز و دستمزد کارگران مصری در کشورهای عربی) تحت تأثیر قیمت نفت بود. پیامد اصلی کاهش درآمد دولت چیزی جز کسری بودجه و شکاف میان هزینه‌ها و درآمدها نبود. در واقع، دولت هم‌زمان از دو طرف آسیب‌پذیر شده بود؛ هم درآمدهایش کم شده بود و هم به‌رغم کاهش درآمدها، تمایلی به کاهش هزینه‌ها

۱۴ در انتخابات پارلمانی ۱۹۸۴ احزاب مخالف متشکل از حزب وفد جدید، حزب کار سوسیالیست و حزب اتحاد ملی مجموعاً بیش از ۲۵ درصد آرا را به خود اختصاص دادند. این احزاب در انتخابات پارلمانی ۱۹۸۷ و در ائتلاف با اخوان المسلمین بیش از ۱۷ درصد آرا را که معادل ۵۷ کرسی پارلمان بود کسب کردند. در این انتخابات، حزب وفد جدید به تنهایی ۱۰ درصد آرا را کسب کرد.

نداشت. مهم‌ترین علتی که باعث می‌شد هزینه‌ها، به‌ویژه سوبسیدها، کاهش پیدا نکند، آن بود که مبارک از وقوع بحرانی اجتماعی با عنوان «شورش نان» شبیه به آن‌چه در سال ۱۹۷۷ رخ داده بود، هراس داشت. وضعیت آشفته‌ی اقتصادی در نیمه‌ی دهه‌ی ۱۹۸۰ با شکست برنامه‌های صندوق بین‌المللی پول و افزایش بدهی دولت و تداوم کسری بودجه، به جایی رسید که در اواخر این دهه، اقتصاد مصر در آستانه‌ی ورشکستگی قرار گرفت. (Nagarajan, 2013)

دوره‌ی دوم حکومت مبارک با یک تحول مهم در منطقه آغاز شد که توانست بر وضعیت اقتصادی مصر اثر مثبتی بگذارد و آن، حمله‌ی ارتش عراق به کویت در اوت ۱۹۹۰ بود. ایالات متحده در واکنش به این تجاوز نظامی، ائتلافی را برای آزادسازی کویت تشکیل داد. در این میان، مصر به دلیل داشتن موقعیت ممتاز ژئوپلیتیکی و منابع انسانی، به نیروهای ائتلاف پیوست و از این طریق توانست از امتیاز بخشودگی بخش مهمی از بدهی‌های خارجی از جانب کشورهای حاشیه‌ی خلیج فارس، ایالات متحده و کلوب پاریس بهره‌مند شود.^{۱۵} به دنبال این اقدام، مبارک تصمیم گرفت تا به سرعت برنامه‌ی اصلاحات صندوق بین‌المللی پول در زمینه‌ی کاهش هزینه‌های دولت و آزادسازی اقتصادی را آغاز کند. نتیجه‌ی این سیاست، بهبود بسیاری از شاخص‌های اقتصادی مانند تورم و کسری بودجه بود.^{۱۶} موفقیت و ثبات نسبی در اقتصاد مصر تا جایی پیش رفت که این کشور در سال ۱۹۹۵ به سازمان تجارت جهانی پیوست.^{۱۷} همین مسئله سبب شد تا مبارک در این دهه بر وضعیت اقتصادی کشور مسلط شود و نگرانی‌هایش از بابت شورش‌های احتمالی از پایین بر طرف گردد.

۱۵ مهم‌ترین بخش بخشودگی بدهی خارجی مصر مربوط به وام ۶٫۷ میلیارد دلاری از آمریکا، وام ۷ میلیارد دلاری از کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس و شورای همکاری خلیج فارس و همین‌طور وام ۱۰٫۱ میلیارد دلاری از کشورهای کلوب پاریس بود (Brownlee, 2012: 57) که در مجموع تقریباً نیمی از بدهی‌های خارجی این کشور را پوشش می‌داد.

۱۶ برای مثال، نرخ تورم از ۲۱ درصد در سال ۱۹۹۱ به ۶٫۳ درصد در سال ۱۹۹۴ رسید. کسری بودجه از ۱۲٫۶ درصد در سال ۱۹۹۱ به ۳٫۴ درصد در سال ۱۹۹۴ رسید. همین‌طور رشد تولید ناخالص داخلی از منفی ۰٫۹ درصد در سال ۱۹۹۱ به ۳٫۴ درصد در سال ۱۹۹۴ رسید. نرخ رشد اقتصادی نیز از منفی ۱٫۵ درصد در سال ۱۹۹۱ به ۱٫۷ درصد در سال ۱۹۹۳ رسید (African Development Bank, 1999: 2). شاخص قیمت مصرف‌کننده نیز از ۲۱ درصد در سال ۱۹۸۹ به ۷ درصد در سال ۱۹۹۶ رسید (Handy, 1998: 19). در راستای سیاست‌های آزادسازی نیز دولت برای اولین بار پس از آغاز سیاست‌های انفتاح، تصمیم گرفت تا ۳۰۰ کارخانه بزرگ دولتی را به بخش خصوصی واگذار کند و اولین قدم جدی در راه خصوصی‌سازی را بردارد (Osman, 2010: 2010).

۱۷ باید توجه داشت که اجرای برنامه اصلاحات صندوق بین‌المللی پول تبعات منفی متعددی مانند افزایش فقر و یا نرخ بیکاری در اقتصاد مصر داشت، اما در زمینه شاخص‌های کلان موفق عمل کرد؛ برگرفته از سایت بانک جهانی: <http://data.worldbank.org/indicator/> SL.UEM.1524.ZS?page=4

با توجه به ثبات نسبی در عرصه‌ی اقتصاد و رشد ملموس شاخص‌های کلان، دولت آرام‌آرام توانست زمینه‌های تحکیم اقتدارگرایی را فراهم آورد. اولین نشانه‌ی رفتار اقتدارگرایانه‌ی مبارک در این دوران مربوط به انتخابات پارلمانی ۱۹۹۰ بود. دولت به واسطه‌ی هراس از اقبال مردم به مخالفان، تلاش کرد تا با اعمال برخی اصلاحات در قانون انتخابات و هم‌چنین دخالت در روند انتخابات، شرایط را برای کسب اکثریت کرسی‌ها به نفع حزب حاکم فراهم آورد که در واکنش به این اقدامات، عموم احزاب مخالف تصمیم گرفتند تا انتخابات را تحریم کنند. در نتیجه، حزب حاکم توانست حدود ۸۵ درصد کرسی‌های پارلمان (۳۸۶ کرسی) را به دست آورد و اولین فرصت برای استقرار دیکتاتوری حزب حاکم فراهم شد. مرحله‌ی بعد، پروژه‌ی تحکیم اقتدارگرایی در جریان انتخابات پارلمانی ۱۹۹۵ رقم خورد که حزب حاکم بار دیگر توانست ۴۱۷ کرسی از ۴۴۴ کرسی را به دست آورد. نشانه‌ی دیگر برای تشدید فضای سرکوب، مربوط به اصلاحاتی در قانون بود که فضای فعالیت احزاب، مطبوعات، گروه‌های غیردولتی و روزنامه‌نگاران را محدود می‌کرد.^{۱۸} این اقدامات در واکنش به ترور نافرجام مبارک در سال ۱۹۹۵، ترور مقامات رژیم و گروه‌های گردشگری و همین‌طور فضای وحشت‌آلودی بود که توسط برخی مخالفان مسلح طی دهه‌ی ۱۹۹۰ در مصر پدید آمده بود.

در دوره‌ی سوم، همانند دهه‌ی ۱۹۹۰ برنامه‌ی ناقص و گرینشی اقتصاد بازارمحور با تکیه بر خصوصی‌سازی پیگیری شد. با روی کار آمدن احمد نظیف به عنوان نخست‌وزیر در سال ۲۰۰۴، دوره جدیدی از رشد اقتصادی آغاز شد.^{۱۹} به‌رغم رشد بالای شاخص‌های کلان و بهبود وضعیت اقتصادی، تغییری در زندگی مردم حاصل نشد و جامعه بهره‌ای از رشد اقتصادی نبرد.^{۲۰} در واقع،

۱۸ قانون ۱۹۹۳ سندیکاها، قانون اصلاحات انجمن‌های غیردولتی سال ۱۹۹۹، اصلاح قانون احزاب ۱۹۹۲ و اصلاح قانون ۱۹۹۵ مطبوعات، مهم‌ترین تغییراتی بود که به نفع تحکیم اقتدارگرایی ایجاد شد (Dunne, 2006; Benin, 2009).

۱۹ برای مثال، رشد تولید ناخالص داخلی از ۴٫۱ درصد در سال ۲۰۰۴ به ۴٫۵ درصد در سال ۲۰۰۵ و ۶٫۸ درصد در سال ۲۰۰۶ رسید. در شاخص اسمی، میزان صادرات از ۷ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۲ به ۱۸٫۴ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۶ رسید. همین‌طور کسری بودجه از ۹٫۶ درصد در سال ۲۰۰۴ به ۸٫۲ درصد در سال ۲۰۰۵ رسید (Alissa, 2007: 11). در سال ۲۰۰۷، اقتصاد مصر با حجم ۱۲۸ میلیارد دلار پس از عربستان، الجزایر و امارات به چهارمین اقتصاد بزرگ کشورهای عربی تبدیل شد و سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی (Foreign Direct Investment) از ۴۰۰ میلیون دلار در سال ۲۰۰۴ به ۱۱ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۷ رسید (Shahin, 2012: 50).

۲۰ برای مثال، هزینه‌های عمومی دولت در بخش آموزش از ۱۹٫۵ درصد در سال ۲۰۰۲ به ۱۱٫۵ درصد در سال ۲۰۰۶ رسید (UNDP, 2008). در سال ۲۰۰۸، شاخص بهای مصرف‌کننده (Consumer Price Index) به عدد غیرقابل باور ۲۳٫۶ درصد رسید که نشان از افزایش شدید قیمت مواد غذایی داشت (Jones et al., 2009). هم‌چنین شاخص فقر مطلق از ۱۷ درصد در

برنامه‌ی اصلاح اقتصادی صرفاً در خدمت بخش خاصی از جامعه و نخبگان وابسته به رژیم بود که در نهایت منجر به پراکندگی ثروت و گسترش فساد شد. در این دوران، ظهور حلقه‌ی جدیدی از بازرگانان تحصیل کرده به رهبری جمال مبارک، فضای انحصار و رانت‌خواری را در مصر توسعه داد. این حلقه، به رهبری جمال مبارک تلاش کرد تا با استفاده از امتیازهای خاص و نفوذ در بخش‌های مهم سیاسی، بازرگانی و سرمایه‌گذاری، رهبری اقتصاد مصر در این دوران را به دست بگیرد. به عبارت دیگر، رشد بورژوازی وابسته، محصول فعالیت‌های حلقه‌ی جمال مبارک بود که به تدریج رقابت را در اقتصاد مصر از بین برد و از رشد بورژوازی مستقل جلوگیری کرد. این شرایط به دلیل ناکامی مردم عادی از مشارکت اقتصادی، عمیق‌تر شدن شکاف‌های طبقاتی و گسترش فقر، باعث شد تا فضای یأس در جامعه فراگیر شود.

مبارک در دهه‌ی سوم، به‌لحاظ سیاسی تلاش کرد تا موقعیت اقتدارگرایی تحکیم یافته را تداوم بخشد. این دوران با انتخابات پارلمانی ۲۰۰۰ آغاز شد که بر اثر فشارهای نسل جدید، اعضای حزب حاکم به رهبری جمال مبارک، برای اولین بار در سه مرحله و با نظارت قضایی برگزار شد. این تغییرات اگرچه انتخابات را به ظواهر دموکراسی و رقابت آراسته بود، اما قوانین به گونه‌ای طراحی شده بود که پیروز نهایی انتخابات حزب حاکم باشد.^{۲۱} انتخابات بعدی پارلمانی و ریاست جمهوری در سال ۲۰۰۵ برگزار شد که به دلیل برخی اصلاحات در قانون، بخش مهمی از مخالفان و اخوان‌المسلمین توانستند پیروزی بزرگی کسب کنند. هم‌چنین برای اولین بار انتخابات ریاست جمهوری به‌صورت چند کاندیدایی برگزار شد که البته مبارک مجدداً به پیروزی رسید. تحولات سال ۲۰۰۵ مبنی بر آزادسازی سیاسی ناشی از اولاً، فشارهای دولت بوش برای ترویج دموکراسی و ثانیاً، فشارهای از پایین خصوصاً به‌واسطه‌ی شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی نوظهوری مانند کفایه بود. بنابراین، تحولات یادشده ناشی از اراده‌ی حاکمیت برای گسترش مشارکت سیاسی نبود، چراکه دولت پس

سال ۲۰۰۰ به ۲۰ درصد در سال ۲۰۰۵ رسید (Alissa, 2007: 13). نرخ بیکاری در انتهای سال ۲۰۰۶ به ۲۰ درصد و تورم در سال ۲۰۰۷ به ۱۷٫۱ درصد رسید (Shahin, 2012: 50). آماری تکان‌دهنده نشان می‌دهد که در سال ۲۰۰۷، ۵۰۰ نفر با سرمایه‌های میلیارد دلاری و یک میلیون نفر با سرمایه‌های میلیون دلاری در مصر زندگی می‌کردند، در حالی که هم‌زمان ۴۰ میلیون مصری با درآمد کمتر از ۲ دلار در روز زندگی را پشت سر می‌گذاشتند (Blaydes, 2011: 45-46).

۲۱ در این انتخابات حزب دموکراتیک ملی در سه مرحله توانست بیش از ۸۷ درصد کرسی‌ها را به‌دست آورد که معادل ۳۸۸ کرسی از ۴۴۴ کرسی بود. در واقع، تنها ۱۷۵ کرسی توسط نمایندگان رسمی حاکم به دست آمده بود و ۲۱۳ نماینده دیگر به صورت مستقل به آنها پیوستند. احزاب مخالف مانند حزب وفد ۷ کرسی و حزب ائتلاف ۶ کرسی به‌دست آوردند و ۱۷ کرسی هم به نمایندگان غیرمستقیم اخوان رسید (Thabet, 2006: 17).

از کاهش فشارهای بیرونی و همین‌طور هراس از قدرت گرفتن جریان‌های مخالف، روند آزادسازی را معکوس کرد؛ برای مثال، قانون وضعیت اضطراری را تمدید کرد و انتخابات شهرداری‌ها را به تأخیر انداخت، حساب‌های بانکی اخوان و برخی رهبران‌اش را مسدود کرد و بیش از هزار نفر از اسلام‌گرایان طی ماه‌های مارس تا دسامبر ۲۰۰۶ بازداشت شدند (Dalia Dassa Kaye et al, 2008: 34-37; Sullivan 2009; Al-Ghobashy, 2010). به‌نظر می‌رسد که مجموعه اصلاحات سال ۲۰۰۵ نوعی اصلاحات هدف‌مند و یا مهندسی‌شده بود تا چارچوب‌های اصلی اقتدار و قدرت حزب حاکم و مبارک را خدشه‌دار نکند و در عین حال فضای ظاهری برای حضور مخالفان فراهم باشد. این همان ماهیت سلطانی رژیم است که سلطان، قانون را در جهت تثبیت اقتدارگرایی به کار می‌گیرد.

فاصله‌ی میان انتخابات پارلمانی ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۰ را می‌توان دوران رکود سیاسی و گسترش سرکوب در مصر نظر گرفت، دورانی که دولت تلاش کرد تا فضای سیاسی و مشارکت را برای احزاب و گروه‌ها، به غیر از حزب حاکم، محدود کند. اوج این سیاست در انتخابات پارلمانی ۲۰۱۰ بود که با ابهام و اعتراض فراوانی مواجه شد و مخالفان نتایج آن را نپذیرفتند. در این انتخابات، دولت برای مهار اپوزیسیون و حفظ سلطه‌ی حزب حاکم با استفاده از خشونت و تقلب‌های گسترده، نتایج انتخابات را دست‌کاری کرد. برخی چهره‌های اثرگذار در سیاست مصر مانند البرادعی و ایمن النور، رهبر حزب الغد، به دلیل احتمال تقلب‌های گسترده، پیش از رأی‌گیری، انتخابات را تحریم کرده بودند. برخی از گروه‌های دیگر مانند اخوان و وفد هم پس از مرحله‌ی اول، انتخابات را تحریم کردند. نتیجه‌ی نهایی انتخابات به این صورت بود که حزب حاکم، ۴۲۷ کرسی از ۵۰۸ کرسی پارلمان را به دست آورد، در حالی که حزب وفد ۷ کرسی، حزب تجمع ۵ کرسی و ۶۹ کرسی هم به کاندیداهای مستقل رسید.^{۲۲}

مروری کلی بر سه دهه حکومت مبارک در مصر، نشان می‌دهد که ویژگی‌های نظام‌های سلطانی از سال ۲۰۰۰ در این کشور پدیدار شد. اگرچه برخی ویژگی‌های نظام‌های سلطانی مانند عدم پاسخگویی، عدم حاکمیت قانون و فساد نیز از سال‌های اولیه حکومت وی دیده شد، قدرت شخصی و گسترش حلقه‌های حامی‌پروری و نیز خاندان‌سالاری ویژگی برجسته‌ی دهه‌ی آخر حکومت وی بود که به استقرار سلطانیسم سرعت بخشید (Goldstone, 2011). در این سال‌ها، فساد از ماهیت فراگیر دولتی فراتر رفت و اطرافیان مبارک را به‌طور وسیعی در بر گرفت. به‌طور کلی، انتخابات‌ها در مصر یکی از مهم‌ترین زمینه‌های فساد سیاسی در این کشور بود، چرا که خریدن آرای مردم و امتیازهای

ویژه‌ی ورود به پارلمان، مهم‌ترین زمینه برای شکل‌گیری روابط موسوم به «حامی - مشتری»^{۲۳} است (Zaki, 1995: 99). بلایدز معتقد است که حکومت مصر از طریق توزیع نامشروع قدرت، ترفیع‌های اداری، اعطای رانت، فرصت دست‌یابی به منابع دولتی و مصونیت از جرائم، نظام رانت‌خواری را مدیریت می‌کند (Blaydes, 2011: 53) به همین دلیل است که رقابت‌های انتخاباتی در مصر کم‌تر به‌عنوان ابزاری برای اصلاح دولت، سیاست و اقتصاد به کار می‌آید و بیش‌تر ابزاری برای منزلت اجتماعی و ارتقای نفوذ و ثروت شخصی است^{۲۴} (Auda, 1991: 76). به غیر از فساد سیاسی و گسترش حلقه‌های حامی‌پروری، فساد اقتصادی نوع دیگر فساد در دوران مبارک بود. بر اساس آمار شفافیت بین‌الملل^{۲۵}، شاخص فساد (CPI)^{۲۶} در مصر، در سال ۲۰۰۱ معادل ۳٫۶ با رتبه‌ی ۵۴ در جهان بوده است. این وضعیت با امتیاز ۳٫۲ در سال ۲۰۰۴ به رتبه‌ی ۷۷ تنزل پیدا می‌کند و در سال ۲۰۰۸ با رتبه‌ی ۲٫۸ به جایگاه ۱۱۵ سقوط می‌کند.^{۲۷} این شرایط بی‌شک محصول گسترش سطوح فساد از سطح خرد تا کلان است.

ویژگی مهم دیگر، این دهه‌ی مربوط به نقش ویژه‌ی جمال مبارک است که به‌عنوان نقطه‌ی پیوند فساد سیاسی و اقتصادی در مصر شناخته می‌شود. او ابتدا از طریق فعالیت‌های اقتصادی رسمی و غیررسمی توانست حلقه‌ای از تکنوکرات‌ها را کنار خود جمع کند و با استفاده از نفوذ در نهادهای مالی دولت از امتیازهای خاص و رانت‌خواری بهره‌مند شود. هدف اصلی مبارک آن بود که جمال به مدرن‌سازی، بازسازی، کادرسازی و جوان‌سازی حزب دموکراتیک ملی بپردازد و ساختار فرسوده و پیر حزب حاکم را اصلاح کند. این نفوذ که با انتصاب وی به سمت دبیر سیاسی دفتر حزب حاکم در سال ۲۰۰۲ تکمیل شد، زمینه‌های نفوذ اقتصادی وی را ایجاد کرد. روی کار آمدن احمد نظیف در سال ۲۰۰۴ به‌عنوان نخست‌وزیر، محصول تلاش‌های او برای شکل‌دادن به اقتصاد سلطانی و ظهور طبقه‌ای از سرمایه‌داران وابسته بود تا از این طریق بر اکثریت منابع تسلط داشته باشد. مروری بر اتهام‌های مبارک و پسرانش نشان می‌دهد که مهم‌ترین مسئله درباره‌ی وی و خانواده‌اش مربوط به فساد به‌طور عام و روابط شخصی، رشوه،

23 Patron-Client Relationship

۲۴ برای مطالعه بیشتر درباره مزایای کسب کرسی نمایندگی در مصر، فصل هفتم کتاب بلایدز (Blaydes, 2011) دیده شود.

25 Transparency International

26 Corruption Perception Index

27 Transparency International, Corruption Perception index 2001, 2004 and 2006 cited in (Adly, 2009: 14)

رانت خواری و اعطای امتیازات خاص به نزدیکان به طور خاص بوده است.^{۲۸}

جنبه‌ی دیگری که ماهیت رژیم مبارک را به نظام‌های سلطانی شبیه می‌کند، به اجرای قانون اضطراری (قانون شماره ۱۶۲ سال ۱۹۵۸) مربوط می‌شود.^{۲۹} این قانون از زمان ترور سادات در ۱۹۸۱ تا پایان دوره‌ی مبارک فعال بود و شرایط را برای اقدامات ویژه‌ی امنیتی و سیاسی فراهم می‌کرد. بنابر ماده‌ی ۱۴۸ قانون اساسی، رئیس‌جمهور می‌توانست برای «دوره‌ای خاص»، وضعیت کشور را اضطراری اعلام کند و در این وضعیت، دارای اختیارات ویژه‌ای مانند محدود کردن آزادی‌های فردی و مدنی باشد. مبارک با استفاده از اختیارات مندرج در این قانون و به نام تأمین امنیت ملی و مبارزه با تروریسم، مصر را در طول دوره‌ی حکومت‌اش در حالت اضطراری نگاه داشت. همین موضوع باعث می‌شد تا قدرت شخصی وی تقویت شود و زمینه‌های دخالت‌های متعدد در اقتصاد و سیاست را فراهم کند. شاخص‌های حکومت‌داری^{۳۰} بانک جهانی گواه دیگری بر تشدید ماهیت اقتدارگرایی و سلطانی رژیم مبارک خصوصاً از نیمه‌ی دوم دهه‌ی ۲۰۰۰ است. بر اساس اندازه‌گیری‌های کمی بانک جهانی،

۲۸ برای مثال، شبکه‌ی بی‌بی‌سی و گاردین در گزارشی پس از قیام ۲۰۱۱ ثروت مبارک و خانواده‌اش را بین ۴۰ تا ۷۰ میلیارد دلار تخمین زد که عمدتاً ناشی از فعالیت‌های اقتصادی ویژه و سرمایه‌گذاری‌های داخلی و خارجی بوده است. برگرفته از وب‌سایت:

<http://abcnews.go.com/Business/egypt-mubarak-family-accumulated-wealth-days-military/story?id=12821073>

<http://www.theguardian.com/world/2011/feb/04/hosni-mubarak-family-fortune>
در ۱۷ مارس ۲۰۱۱، جان کری عضو کمیته‌ی روابط خارجی سنای آمریکا اعلام کرد که دولت آمریکا اموال مبارک به ارزش ۳۱ میلیارد دلار را مسدود کرده است. برگرفته از وب‌سایت:

http://www.masrawy.com/News/Egypt/Politics/2011/march/17/mubarak_usa.aspx

همین‌طور در ۲۱ می ۲۰۱۴ دادگاه قاهره از اختلاس مبارک و پسرانش به میزان بیش از ۱۷ میلیون دلار خبر داد. برگرفته از وب‌سایت: <http://www.middleeaststar.com/index.php/sid/222206769>
وب‌سایت اخوان‌المسلمین در فوریه ۲۰۱۱ با ارائه‌ی گزارشی کوتاه به مهم‌ترین اموال و منشأ ثروت مبارک و خانواده‌اش اشاره می‌کند. کمیسیون و رشوه در معاملات نظامی، معاملات مسکن، تورسیم، دریافت سود سالانه از شرکت‌های بزرگ خارجی و داخلی مانند شرکت‌های مارلبورو، هرمس و مک‌دونالد، ودافون، هیوندای و ... برگرفته از وب‌سایت:

<http://www.ikhwanweb.com/article.php?id=27968>

۲۹ قوانین متعدد دیگری در دوران مبارک تصویب و یا اصلاح شد که همگی صرفاً به گسترده شدن دایره‌ی اختیارات رئیس‌جمهور منجر و در نهایت سبب تقویت اقتدار فردی مبارک شد. در این زمینه، به مقاله‌ی «قانون در شورش‌های مصر» اثر مصطفی (Moustafa, 2011) مراجعه شود. همین‌طور برای مطالعه‌ی جزئیات قانون اضطراری و بند ۱۷۹ قانون اساسی در زمینه‌ی افزایش قدرت ریاست‌جمهوری به اثر صدیق رضا (Reza, 2007) مراجعه شود.

30 Worldwide governance indicators (WGI)

میزان پاسخگویی^{۳۱}، از منفی ۱/۰۸ در سال ۲۰۰۲ به منفی ۱/۱۲ در سال ۲۰۰۹ صعود کرد. میزان ثبات سیاسی و فقدان ترور و خشونت^{۳۲}، از منفی ۰/۴۶ در سال ۲۰۰۲ به منفی ۰/۹۱ در سال ۲۰۱۰ رسید. شاخص اثربخشی و کارآمدی^{۳۳} حکومت، از رقم منفی ۰/۱۶ در سال ۲۰۰۰ به منفی ۰/۲۳ در سال ۲۰۰۴ و منفی ۰/۸۲ در سال ۲۰۰۹ رسید. شاخص حاکمیت قانون^{۳۴} نیز در سال ۲۰۰۰ از منفی ۰/۰۱ به منفی ۰/۲۰ در سال ۲۰۰۶ جهش کرد. هم‌چنین شاخص کنترل فساد^{۳۵} در سال ۲۰۰۰ معادل منفی ۰/۳۹ بود که در سال ۲۰۰۴ به منفی ۰/۵۴ و در سال ۲۰۰۸ به منفی ۰/۸۱ رشد معکوس داشت.^{۳۶} شاخص‌ها فارغ از آن که در دهه‌ی سوم حکومت مبارک در جایگاه منفی (ضعیف) قرار دارند، روندی صعودی به سمت سلطانیسم را طی می‌کنند.^{۳۷} با وجود شواهد متعدد یادشده در زمینه‌ی تقویت اقتدار فردی و قدرت شخصی، خاندان‌سالاری و عدم پاسخ‌گویی، نمی‌توان حکومت مبارک را در قیاس با نمونه‌های تاریخی در اثر لینز و شهابی (۱۳۸۰)، در زمره‌ی رژیم‌های سلطانی تمام‌عیار تعریف کرد. وجود جریان‌ها و احزاب سیاسی نیم‌بند، شکل‌گیری رقابت‌های حداقلی و فقدان توهم قدرت و کیش شخصیت در مبارک، مهم‌ترین دلایلی است که حکومت او را از سایر رژیم‌های سلطانی دور می‌کند. بنابراین، می‌توانیم رژیم مبارک را با ماهیتی نیمه‌سلطانی معرفی کنیم.

۳. اقتصاد نیمه‌رانتیر

اقتصاد مصر از دوران سادات تا به امروز، همواره به‌صورت مستقیم و بیشتر غیرمستقیم تحت تأثیر درآمدهای رانتی بوده است. اگرچه میزان صادرات نفت و گاز در این کشور همانند سایر کشورهای نفتی حوزه‌ی خلیج فارس نیست، اما منابع رانت دیگری در این کشور وجود دارد. یکی از مهم‌ترین منابع مهم ارزی در مصر مربوط به درآمد کارگران مصری است که خارج از مصر به‌خصوص در تأسیسات نفتی کشورهای حوزه‌ی خلیج فارس مشغول فعالیت هستند. حق عبور

31 Voice and accountability

32 Political stability and absence of violence

33 Government effectiveness

34 Rule of law

35 Control of corruption

۳۶ این شاخص‌ها بر اساس استاندارد (منفی ۲/۵ تا مثبت ۲/۵) طراحی شده است که ایده‌آل‌ترین استاندارد حکومت‌داری در جایگاه مثبت ۲/۵ قرار دارد و ضعیف‌ترین استاندارد در جایگاه منفی با رژیم‌های اقتدارگرا و سلطانی شناخته می‌شود.

37 <http://info.worldbank.org/governance/wgi/index.aspx#reports>

کشتی‌ها از کانال سوئز پس از ملی‌شدن این کانال در سال ۱۹۵۶، یکی دیگر از منابع رانتي در مصر است. کمک‌های خارجی از جانب شوروی یا آمریکا در دهه‌ی ۱۹۶۰ تا به امروز یا کمک‌های شورای کشورهای خلیج فارس در سال ۱۹۹۰ مهم‌ترین نمونه‌های منابع رانت هستند.

سلیمان میزان درآمدهای رانتي مصر را در دوره‌ی اول مبارک (۱۹۸۱-۱۹۸۹)، به‌طور میانگین حدود ۱۵ درصد تولید ناخالص داخلی محاسبه کرده است (Soliman, 2011: 42) و بیلای نیز درآمدهای رانتي میان سال‌های ۱۹۹۳ تا ۲۰۰۵ را که شامل صادرات نفت، توریسم، کانال سوئز، دستمزد کارگران و کمک‌های آمریکا می‌شود، به‌طور میانگین معادل ۲۰ درصد تولید ناخالص داخلی محاسبه کرده است (Beblawi, 2008: 24). بر مبنای همین منابع رانتي، محاسبات جنکینز و همکاران‌اش نشان می‌دهد که میان سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۸ میزان رانتریسیم در مصر معادل ۱۴ درصد تولید ناخالص داخلی بوده است (Jenkins et al, 2011: 24). بر اساس داده‌های بانک جهانی، میانگین سهم دستمزد کارگران خارج از مصر در تولید ناخالص داخلی بین سال ۱۹۸۰ تا ۲۰۱۰، تقریباً معادل ۷/۵ درصد بوده است.^{۳۸} همین‌طور بر اساس داده‌های وبسایت شورای جهانی توریسم، میانگین سهم مستقیم توریسم در تولید ناخالص داخلی بین سال‌های ۱۹۸۹ تا ۲۰۱۰، تقریباً معادل ۶/۵ درصد بوده است.^{۳۹} بر اساس آمار بانک مرکزی مصر، سهم فروش نفت و درآمد حاصل کانال سوئز بین سال‌های ۱۹۹۱ تا ۲۰۰۶ معادل ۱۳ درصد تولید ناخالص داخلی بوده است (Adly, 2012: 170). این داده‌ها به‌روشنی نشان می‌دهند که درآمدهای رانتي در دوران مبارک، به‌طور میانگین حدود ۱۵ تا ۲۰ درصد تولید ناخالص داخلی را شکل می‌داده است. به همین دلیل، می‌توان اقتصاد مصر در دوران مبارک را اقتصادی نیمه‌رانتي خواند.

۴. تقویت اقتدارگرایی در پرتو رانتریسیم

طبق فرضیه‌ی دوم این مقاله، درآمدهای رانتي از طریق تأثیر رانتي (اثر مالیات، اثر هزینه‌ای و تشکیل گروه) و تأثیر سرکوب سبب می‌شود تا رفتار دولت تغییر کند و آسیب‌پذیر شود. بنابراین، هدف اصلی آن است که نشان دهیم دولت مبارک در سه دوره‌ی حکومت‌اش چگونه از طریق این مکانیسم‌ها آسیب‌پذیر شد. اولین تأثیر رانتي، مربوط به مالیات است. فرض اصلی این است

۳۸ بخش مصر در وبسایت بانک جهانی که به صورت فایل اکسل قابل دریافت است.

<http://data.worldbank.org/data-catalog/world-development-indicators>

39 <http://www.wttc.org/datagateway/>

که رژیم‌های رانتی علاقه‌ای به دریافت مالیات ندارند. آمارهای بانک جهانی نشان می‌دهد بخش مهمی از درآمدهای دولت مصر وابسته به مالیات بوده است. برای مثال، بر اساس آمارهای بانک جهانی، سهم درآمدهای مالیاتی در تولید ناخالص داخلی بین سال‌های ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۷ تقریباً ۱۶/۷ درصد و بین سال‌های ۲۰۰۲ تا ۲۰۱۰ تقریباً ۱۳/۶ درصد بوده است.^{۴۰} بر این اساس دولت مبارک صرفاً به درآمدهای رانتی وابسته نبود، بلکه تقریباً به همان اندازه به درآمدهای مالیاتی نیز نیاز داشته است. نکته‌ای اساسی در اینجا مربوط به تفکیک میان مالیات‌های مستقیم و غیرمستقیم است. این نکته بدین معناست که بخش عمده‌ی درآمدهای مالیاتی مصر مربوط به مالیات‌های غیرمستقیم است. در کنار مالیات‌های غیرمستقیم، مالیات‌های مستقیم قرار دارد که عمدتاً مربوط به درآمدهای شخصی مردم است که دولت به صورت مستقیم از جامعه برداشت می‌کند. بنابر محاسبات نگارندگان مبتنی بر داده‌های متعدد بانک جهانی، مالیات مستقیم (بر درآمد، سود و سرمایه) به طور میانگین معادل ۶/۰۸ درصد تولید ناخالص داخلی بین سال‌های ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۷ و ۶/۵۴ درصد بین سال‌های ۲۰۰۲ تا ۲۰۱۰ را در بر می‌گرفته است. این بدان معنی است که کم‌تر از نیمی از مالیات‌های دریافت‌شده مربوط به مالیات‌های مستقیم است. لازم به تأکید است که بخش عمده‌ای از همین مالیات‌های مستقیم نیز توسط سازمان نفت، کمپانی سوئز و بانک مرکزی پرداخت می‌شود (Soliman, 2011: 116) که با این حساب سهم مردم و طبقات متوسط اجتماعی مانند وکلا، معلمان، پزشکان و کارمندان بسیار ناچیز است. در واقع، بخش مهم و حساس مالیات‌های مستقیم که عمدتاً مربوط به مالیات بر درآمد، مشاغل آزاد و حقوق بگیران، مالیات تجاری و صنعتی است؛ برای مثال، در فاصله‌ی سال‌های ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۱ به طور میانگین تنها ۱/۵ درصد تولید ناخالص داخلی را شکل می‌دهد است.^{۴۱} بنابراین، ترکیب مالیاتی در مصر نشان می‌دهد که بخش بسیار کمی از مالیات‌های مستقیم از مردم عادی دریافت می‌شود. البته باید به این نکته نیز توجه کرد که رابطه‌ای میان افزایش/کاهش درآمدهای رانت و افزایش/کاهش مالیات‌های مستقیم دیده نمی‌شود. با این حال، این داده‌ها به خوبی نشان می‌دهد که دولت مبارک تا حدود زیادی مستقل از طبقات اجتماعی در مصر بوده و به آن‌ها وابستگی نداشته است.

دومین تأثیر رانتیر مربوط به اثر هزینه‌ای است. این اثر به طور عمده، با شبکه‌های پاتروناژ و سیاست‌های حامی‌پروری در ارتباط است. حفظ ساختارهای نظام حامی‌پروری در دوران مبارک، همواره در دو سطح اصلی دنبال شد: سطح

40 <http://databank.worldbank.org/data/reports.aspx?source=2&country=EGY&series=&period=#>

41 <http://timep.org/commentary/taxing-times-egypts-middle-class/>

اول، مربوط به بدنه‌ی جامعه بود که معمولاً از طریق اعطای یارانه به کالاهای ضروری و ارائه‌ی خدمات عمومی بود. اگرچه این موارد در ردیف وظایف عمومی دولت‌ها تعریف می‌شود، اما در جامعه‌ای که دولت مستقل از طبقات در آن حاکم است، این خدمات وسیله‌ای برای حامی‌پروری می‌شود. سطح دوم، که عمیق‌تر و حساس‌تر است، مربوط به رابطه‌ی دولت-نخبگان می‌شود. این رابطه معمولاً از طریق اعطای پست‌های کلیدی مانند کرسی‌های مجلس و مسئولیت وزارتخانه‌ها و یا اعطای امتیازات خاص تجاری، وام و ... شکل می‌گرفت. دولت با اعطای امتیازهای خاص مادی و غیرمادی تلاش می‌کرد تا حمایت و وفاداری آنان به حفظ و ثبات رژیم را فراهم آورد. عدلی این وضعیت را که منجر به توزیع نابرابر فرصت‌ها، اموال، قدرت و ثروت می‌شود، «رفیق‌بازی^{۴۲} سیاسی» می‌خواند (Adly, 2009: 10). البته چندان مشخص نیست که حفظ ساختارهای حامی‌پروری در مصر تا چه میزان وابسته به درآمدهای رانتی بوده است، اما به دلیل این که پایه‌ی گسترش نظام حامی‌پروری در منابع مالی قرار دارد، می‌توان حدس زد که احتمالاً در دوره‌های رونق درآمدهای رانتی، سیاست‌های حامی‌پروری تشدید شده است. در هر صورت، واضح است که مبارک در طول دوران حکومت‌اش، روابط پاتروناژ را با هر دو سطح حفظ کرد و اگر درآمدهای رانتی دچار بحران می‌شد از سایر درآمدها بهره می‌گرفت تا حکومت‌اش کم‌تر دچار آسیب‌پذیری شود.

بعد سوم اثر رانتی، مربوط به شکل‌گیری گروه‌های مستقل از دولت در جامعه است. به لحاظ سیاسی در دوران مبارک گروه‌های متعددی در حوزه‌ی سیاسی فعال بودند که اکثر رویکردهای سکولار و راست داشتند. بر اساس قانون اساسی، نظام سیاسی مصر تک‌حزبی نیست، اما در عمل تنها حزب حاکم قدرت را در دست داشت. سایر احزاب صرفاً به‌عنوان دکور در عرصه‌ی سیاست حضور داشتند و حتی برخی اوقات برای روزنامه‌هاشان از دولت یارانه هم دریافت می‌کردند و هیچ‌گاه سهم همه‌ی آنها بیش از ۲۰ درصد کرسی‌های پارلمان نبود. در واقع، دولت تلاش می‌کرد میزان مشارکت سایر احزاب و گروه‌های سیاسی را کنترل کند تا مانع گسترده‌شدن مطالبات سیاسی در جامعه‌ی مدنی شود.^{۴۳} به همین دلیل، حزب دموکراتیک ملی در مقام حزب حاکم، پیش‌تاز فعالیت سیاسی بود و سایر احزاب یا مجوز نداشتند و یا فعالیت محدود و کنترل‌شده‌ای را تجربه می‌کردند. به لحاظ اقتصادی نیز دولت با کمک سیاست‌های پاتروناژ و حمایت از بورژوازی وابسته به دولت مانع از شکل‌گیری طبقات مستقل از دولت می‌شد.

42 Cronyism

۴۳ برای مثال، بر اساس قانون اصلاح شده احزاب در دوران مبارک، احزاب جدید نمی‌توانستند بر مبنای طبقه و یا دین تاسیس شوند و همین‌طور احزاب تاسیس شده باید حافظ امنیت ملی باشند و سیاست‌های کلی دولت را تأیید کنند. (Ayubi, 1989: 15)

از همین رو، به‌رغم گسترش سیاست‌های آزادسازی، دولت به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم به کنترل و نفوذ خود بر منابع اقتصادی ادامه می‌داد.

دومین اثر رانتیر مربوط به سرکوب است. مبارک در دهه‌ی ۱۹۸۰ تلاش کرد تا به‌منظور تقویت وفاداری نیروهای نظامی و امنیت و ثبات داخلی، هزینه‌های نظامی را افزایش دهد. بیش‌ترین میزان هزینه‌های نظامی مربوط به دوره‌ی اول رژیم مبارک بود و دوره‌ی دوم و سوم هزینه‌های نظامی کاهش یافت. اگرچه آمار دقیقی از درآمدهای اقتصادی نیروهای نظامی در مصر وجود ندارد، دلیل اصلی کاهش هزینه‌های نظامی در دهه‌های ۱۹۹۰ و ۲۰۰۰ مربوط به فعالیت‌های مستقل اقتصادی ارتش بوده است. با وجود این، وضعیت بودجه‌ی وزارت کشور و نیروهای امنیتی متفاوت بود و هزینه‌های آن‌ها در دهه‌ی ۱۹۹۰ نه‌تنها کاهش نیافت، بلکه افزایش هم یافت؛ برای مثال، سهم هزینه‌های امنیتی از حدود ۳/۵ درصد تولید ناخالص داخلی در سال ۱۹۸۸ به ۴/۷ درصد این شاخص در سال ۱۹۹۷ رسید (Soliman, 2011: 64). دلیل اصلی افزایش هزینه‌های امنیتی، به‌خاطر مبارزه‌ی رژیم با مخالفان بود. بهبود وضعیت شاخص‌های کلان اقتصادی و ترمیم درآمدهای دولت در دهه‌ی ۱۹۹۰ که همگی ناشی از درآمدهای رانت، برنامه‌ی صندوق بین‌المللی پول و برخی مکانیسم‌های درآمدزایی دولت از طریق دست‌کاری در نظام مالی بود، مهم‌ترین دلیل برای افزایش و حفظ بودجه‌های امنیتی بود. بالطبع، با کاهش درآمدهای رانتی، سیستم سرکوب متوقف نمی‌شد، اما احتمالاً کاهش پیدا می‌کرد.

بررسی مکانیسم‌های رانتیر در مصر، نشان می‌دهد که دولت به‌ویژه در دهه‌های دوم و سوم، از تمام ظرفیت‌های خود برای مکانیسم‌های رانتی (عدم دریافت مالیات مستقیم، عدم اجازه به شکل‌گیری گروه‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی، گسترش هزینه‌های پارتروناژ و همین‌طور سرکوب مخالفان) بهره برد. اما باید به این نکته‌ی مهم توجه کرد که این مکانیسم‌ها صرفاً محصول درآمدهای رانتی نبود، بلکه به‌طور مشترک تحت تأثیر اولاً «درآمدهای رانتی دوره‌ای» و ثانیاً «سیاست‌های ناشی از آزادسازی اقتصادی» بود. این به این معناست که دولت مکانیسم‌های رانتی را طول این سه دهه به‌طور جدی دنبال می‌کرد، درحالی‌که طی این دوران دولت به‌طور دائم با درآمدهای رانتی مواجه نبود؛ به همین دلیل، نمی‌توانست صرفاً با تکیه بر درآمدهای رانتی، جامعه را سرکوب کند. عدم کفایت درآمدهای رانتی برای کنترل جامعه باعث می‌شد تا دولت با برخی طبقات مانند بورژوازی، منافع مشترکی را تعریف کند و در مواقع بحران از طریق مکانیسم‌های پارتروناژ، جامعه را کنترل کند. بنابراین، از آن‌جاکه دولت مبارک ماهیت نیمه‌رانتیر داشت، اقدامات سرکوب‌گرانه و کنترل جامعه نیز به‌طور کامل وابسته به درآمد رانت نبود، بلکه سایر درآمدهای دولت نیز

در این سیاست‌ها دخیل بودند. در نتیجه، فقدان دولت رانتي تمام‌عیار مانع از شکل‌گیری دولت اقتدار‌گرای تمام‌عیار شد.

۵. وابستگی به ابرقدرت

مهم‌ترین رابطه‌ی خارجی مبارک در دوران حکومت‌اش، چه به‌لحاظ سیاسی و چه به‌لحاظ اقتصادی، با ایالات متحده بود؛ به‌گونه‌ای که شرایط وابستگی به آمریکا در طول این دوران تشدید شد. مبارک تلاش می‌کرد با بهره‌گیری از منافع مشترک میان دو کشور، بر حوزه‌های چالش و اختلاف غلبه کند. از دید لونی، مهم‌ترین منافع مشترک میان دو دولت عبارت بودند از: صلح مصر و اسرائیل، هم‌کاری‌های راهبردی عمومی، جنگ با تروریسم و توسعه اقتصادی. این حوزه‌ها در طول سه دهه حکومت مبارک، زمینه‌ساز هم‌گرایی دو کشور و نیز وابستگی مصر به آمریکا را فراهم کرد. وی به مهم‌ترین حوزه‌های تنش نیز اشاره می‌کند که عبارت بود از حقوق بشر، دموکراتیزاسیون، تفاوت در سیاست‌های منطقه‌ای، اصلاح اقتصادی و تنش‌های شخصی (Looney, 2014: 293). مبارک از طریق کسب حمایت‌های خارجی می‌توانست هم بحران‌های مالی داخلی را خنثی سازد و هم در برابر نیروهای مخالف داخلی ایمن شود و از این طریق به تداوم نظام اقتدار‌گرای خود کمک کند. بنا بر دیدگاه استیون کوک، مبارک با دو موقعیت متضاد مواجه بود: موقعیتی که یا باید وابسته به مردم باشد و یا وابسته به آمریکا و در واقع نمی‌توانست جانب هر دو طرف را داشته باشد؛ در نهایت، او تصمیم گرفت تا جانب ابرقدرت را بگیرد. به همین دلیل، وی در طول دوران حکومت‌اش از حمایت مالی ۷۰ میلیارد دلاری مالی و نظامی برخوردار شد ((Cook, 2011: 88). با این همه، می‌توان هسته‌ی اصلی رابطه‌ی حکومت مبارک با ایالات متحده را به سه دوره تقسیم‌بندی کرد: دهه‌ی اول عمدتاً مربوط به حفظ صلح با اسرائیل بود؛ در دهه‌ی دوم، مصر به بازیگر اصلی جنگ با تروریسم در منطقه تبدیل شد؛ و دهه‌ی سوم نیز مربوط به چالش دموکراتیزاسیون، جنگ با تروریسم و حفظ امنیت اسرائیل بود. در واقع، مبارک موظف بود تا با پیگیری اصول سیاست خارجی آمریکا در منطقه، از حمایت‌های مالی و معنوی آن بهره‌مند شود.

بررسی رابطه ایالات متحده با مبارک به‌وضوح نشان می‌دهد حکومت مصر وابستگی مالی، نظامی و راهبردی بسیار بالایی به متحد ابرقدرت خود داشته است (Gardner, 2011). دریافت سالانه بیش از یک میلیارد دلار کمک نظامی و بیش از ۵۰۰ میلیون دلار کمک‌های غیر نظامی و مالی و هم‌چنین اعطای پرداخت‌های دیگر در قالب بخشودگی بدهی‌های خارجی مهم‌ترین امتیازهایی بود که مبارک برای حفظ آن‌ها در طول سه دهه حکومت‌اش تلاش می‌کرد

(Brownlee, 2012). در ازای دریافت این کمک‌ها، مصر به پایگاهی برای حفظ منافع آمریکا در منطقه تبدیل شده بود. بهره‌برداری‌های نظامی و تجاری از سوئز خصوصا در جنگ خلیج فارس و ائتلاف نظامی علیه صدام در سال ۲۰۰۳، استفاده از آسمان این کشور برای عملیات‌ها و مانورهای نظامی، بهره‌برداری از نیروهای نظامی در جنگ علیه دشمنان آمریکا (جنگ خلیج فارس) در منطقه، مهم‌ترین عواملی بودند که مصر را به شبه‌مستعمره ایالات متحده تبدیل کرده بود. همین‌طور در کنار بهره‌برداری‌های مختلف، ایالات متحده تلاش می‌کرد با فشارهای سیاسی بر مبارک، هم به روند مناقشه اعراب و اسرائیل کمک کند و هم شعارهای راهبردی خود مانند مبارزه با تروریسم، گسترش دموکراسی و حقوق بشر را به پیش ببرد. مبارک اگرچه با بخشی از سیاست‌های ایالات متحده در دوره‌های مختلف مخالف بود، به دلیل روابط پیچیده و گسترده با آمریکا و احتمالاً بر اساس منطق سود و فایده نمی‌توانست سیاست واگرایی میان این کشور را تشدید کند.

نتیجه گیری

مطالعه‌ی تاریخی درباره‌ی وضعیت مصر در دوران مبارک نشان می‌دهد که سرنگونی وی در نتیجه‌ی آسیب‌پذیری حکومت او از سه بعد ماهیت نیمه‌سلطانی، ماهیت نیمه‌رانتی و ماهیت وابستگی بود. این گزاره، به‌عنوان نتیجه‌ی مقاله بدین معنی است که آسیب‌پذیری دولت مبارک محصول مدلی ساختاری است که با تجمیع نسبتاً هم‌زمان فشارهای اقتصادی، فشارهای خارجی و رفتار سلطانی حاصل شده است. بر این اساس، نقش عامل / متغیر به‌طور نسبی تأیید شد که مبارک در دهه‌ی سوم و به‌خصوص نیمه‌ی این دهه با تشدید رفتار اقتدارگرایانه خود، مدلی از نظام سیاسی را مستقر کرد که شبیه‌ترین وضعیت را به نظام‌های سلطانی داشت. این نظام‌ها بنابر تجربه‌ی تاریخی در ردیف آسیب‌پذیرترین نظام‌ها هستند. وجود سلطانیسم تمام‌عیار احتمالاً عمق آسیب‌پذیری رژیم را بیش‌تر می‌کرد. نقش عامل / متغیر دوم نیز به‌طور کامل در دوران مبارک دیده نشد؛ چراکه رفتار اقتدارگرایانه‌ی مبارک صرفاً وابسته به درآمدهای رانتی نبود. در واقع، در تشدید و تقویت اقتدارگرایی درآمدهای دیگری نیز نقش داشتند. به همین جهت، مبارک تلاش می‌کرد فضای سرکوب، استقلال از جامعه و شبکه‌های حامی‌پروری را همواره زنده نگاه دارد، در حالی که منابع رانتی دچار افت و خیز بود. رانتیسم تمام‌عیار می‌توانست روند آسیب‌پذیری حکومت را گسترده‌تر سازد و احتمالاً سلطه‌ی او بر نیروهای نظامی را بیشتر کند. نقش عامل / متغیر سوم، بر خلاف دو مورد دیگر به‌طور کامل و جدی تأیید شد و شواهد و اسناد تاریخی همگی گواهی بر تأیید میزان بالای وابستگی هستند. با این شرایط، مبارک سرنگون شد، اما آسیب‌پذیری در معنای وقوع یک انقلاب اجتماعی و یا یک انقلاب کبیر حاصل نشد. در حقیقت، آنچه در مصر اتفاق افتاد معنای انقلاب اجتماعی نداشت و شاید رخدادی شبیه به «انقلاب سیاسی» در معنای اسکاچپولی باشد (اسکاچپول، ۱۳۷۶).

منابع

الف) منابع فارسی

- اسکاچپول، تدا. (۱۳۷۶). **دولت‌ها و انقلاب‌های اجتماعی**، ترجمه سیدمجید روئین تن، تهران: سروش.
- بروکر، پل. (۱۳۸۳). **رژیم‌های غیردموکراتیک**، ترجمه علی‌رضا سمیعی اصفهانی، تهران: کویر.
- گازیوروسکی، مارک. (۱۳۷۱). **سیاست خارجی آمریکا و شاه**، ترجمه فریدون فاطمی، تهران: مرکز.
- لینز، خوان؛ شهابی، هوشنگ (ویراستاران). (۱۳۸۰). **نظام‌های سلطانی**، تهران: شیرازه.
- وبر، ماکس. (۱۳۸۴). **اقتصاد و جامعه**، ترجمه عباس منوچهری، مهرداد ترابی‌نژاد و مصطفی عمادزاده، تهران: سمت.
- ب) منابع انگلیسی**

Adly, A. (2012). **State reform and development in the Middle East: Turkey and Egypt in the post-liberalization era**, New York: Routledge.

Adly, A. I. (2009). *Politically-embedded cronyism: The case of post-liberalization Egypt*, **Business and Politics**, 11 (4).

African Development Bank. (1999). *Arab Republic of Egypt: Structural Adjustment. Loan 1991-1994, Project Completion Report*, 1999-2001.

Alisaa, S. (2011). **The Political Economy of Reform in Egypt**, 2011-03-20]. http://www.Carnegieendowment.org/files/cmec5_alissa_egypt_final.pdf.

Al-Ghobashy, M. (2010). *The Dynamics of Egypt's Elections*, **MERIP**, 29 September, <http://www.merip.org/mero/mero092910.html>

Amin, G. (2011). **Egypt in the Era of Hosni Mubarak**, Cairo: American University in Cairo Press.

Anderson, L. (1987). *The State in the Middle East and North Africa*, **Comparative Politics**, 20 (1): 1-18.

Armbrust, W. (2013). *The Trickster in Egypt's January 25th Revolution*, **Comparative Studies in Society and History**, 55 (4): 834-864.

Auda, G. (1991). *Egypt's Uneasy Party Politics*, **Journal of Democracy**, 2 (2), 70-78.

Auty, R.M. (2012). *Oil and Development in the Middle East*, **Paper prepared for the Annual BRISMES Conference**, LSE March 28th 2012.

Ayubi, N. H. (1989). *Government and the state in Egypt today*, in Charles Tripp and Roger Owen (eds.). **Egypt under Mubarak**, New York: Routledge.

Bahgat, G. (2012). *The impact of the Arab spring on the oil and gas industry in North Africa – a preliminary assessment*, **The Journal of North African Studies**, 17 (3): 503-514.

Beblawi, H.E. (2008). *Economic growth in Egypt: impediments and constraints (1974–2004)*, **World Bank, Commission on Growth and Development**, working paper N 14.

Beblawi, H. (1990). *The Rentier State in the Arab World*, in Luciani, G., **The Arab State**, London: Routledge.

Bellin, E. (2012). *Reconsidering the Robustness of Authoritarianism in the Middle East: Lessons from the Arab Spring*, **Comparative Politics**, 44 (2): 127-149.

Beinin, J. (2009). *Neo-liberal Structural Adjustment, Political Demobilization, and Neauthoritarianism in Egypt*, in Laura Guazzone and Daniela Pioppi (eds). **The Arab State and Neo-Liberal Globalisation, The Restructuring of State Power in the Middle East**, Ithaca Press.

Blydes, L. (2011). **Elections and distributive politics in Mubarak's Egypt**, Cambridge University Press.

Brownlee, J. (2012). **Democracy prevention: The politics of the US-Egyptian alliance**, Cambridge: Cambridge University Press.

Cavatorta, F. (2015). *No Democratic Change... and Yet No Authoritarian Continuity: The Inter-paradigm Debate and North Africa After the Uprisings*, **British Journal of Middle Eastern Studies**, 42 (1): 135-145

Chalcraft, J. (2014). *Egypt's 25 January Uprising, Hegemonic Contestation, and the Explosion of the Poor*, In Gerges, Fawaz A. (ed). **The new Middle East: protest and revolution in the Arab world**, Pp. 155-179. London: Cambridge University Press.

Cook, S. A. (2011). **The Struggle for Egypt: From Nasser to Tahrir Square**, New York: Oxford University Press.

Cook, S.A. (2011). *The US-Egyptian Breakup*, **Foreign Affairs**, 2.

Dahi, Omar S. (2011). *Understanding the Political Economy of the Arab Revolts*, **Middle East Report**, 259 41 (2): 2-7.

Delacroix, J. (1980). *The distributive state in the world system*, **Studies in Comparative International Development**, 15 (1): 3-22.

Dunning, T. (2008). **Crude Democracy: Natural Resource Wealth and Political Regimes**, New York: Cambridge University Press.

Dunne, M. (2006). *Evaluating Egyptian Reform*, **Carnegie Paper**, No. 66, January, available at: <http://www.carnegieendowment.org/publications/index.cfm?fa=view&id=17940>.

Farah, N. (2012). *The political economy of Egypt's revolution*, in Dan Tschirgi, Walid Kazziha and Sean F. McMahon, (eds.). **Egypt's Tahrir Revolution**, Lynne Rienner.

Gardner, L. C. (2011), **The Road to Tahrir Square: Egypt and the United States from the Rise of Nasser to the Fall of Mubarak**, The New Press.

Goodwin, J and Skocpol, T. (1989). *Explaining Revolutions in*

the Contemporary Third World, Politics and Society, 17: 489-507.

Goldstone, J. (2011). *Understanding the Revolutions of 2011: Weakness and Resilience in Middle Eastern Autocracies*, **Foreign Affairs**, 90 (3): 8-16.

Goldstone, J. A. (1986). *Revolutions and superpowers*, in J. A. Goldstone (ed.). **Superpowers and Revolution**, New York: Praeger.

Gröndahl, M. (2011). **Tahrir Square: The Heart of the Egyptian Revolution**, Cairo: The American University in Cairo Press.

Haber, S. and Menaldo, V. (2011). *Do natural resources fuel authoritarianism? A reappraisal of the resource curse*, **American Political Science Review**, 105 (1):1-26.

Handy, H. (1998). *Egypt: Beyond Stabilization. Toward a Dynamic Market Economy*, **International monetary fund**, No. 163.

Herb, M. (2005). *No Representation without Taxation? Rents, Development and Democracy*, **Comparative Politics**, 37 (3): 297-317.

Jenkins, J. C.; Meyer, K.; Costello, M. & Aly, H. (2011). *International Rentierism in the Middle East Africa, 1971–2008*, **International Area Studies Review**, 14 (3), 3-31.

Jones, N.; C. Harper; S. Pantuliano; S. Pavanello; K. Kyunghoon; S. Mitra, K. C. (2009). *Impact of the Economic Crisis and Food and Fuel Price Volatility on Children and Women in the MENA Region*, **Working Paper**, No. 310, ODI and UNICEF, November, available at: <http://www.odi.org.uk/resources/download/4422-working-paper-310.pdf>

Kaye, D. D. (2008). *More freedom, less terror?: liberalization and political violence in the Arab world*, **Rand Corporation**, Vol. 772.

Khashan, H. (2012). *The Eclipse of Arab Authoritarianism and the Challenge of Popular Sovereignty*, **Third World Quarterly**, 33(5): 919-930.

Linz, J. (2000). **Totalitarian and Authoritarian Regimes**, London: Lynne Rienner Publishers.

Linz, J. and Stepan, A. (1996). **Problems of Democratic Transition and Consolidation: Southern Europe, South America, and Post-Communist Europe**, Baltimore: Johns Hopkins University Press.

Linz, J. (1964). *An Authoritarian Regime: Spain*, in E. Allardt and S. Rokkan (eds.). **Mass Politics**, New York: Free Press.

Luciani, G. (1990). *Allocation vs. Production States: A Theoretical Framework*, in G. Luciani (ed.). **The Arab State**, London: Routledge.

Looney, R. (2014). **Handbook of US-Middle East Relations**, New York: Routledge.

Lynch, M. (2012). **The Arab Uprising: The Unfinished Revolutions of the New Middle East**, New York: Public Affairs.

Mahdavy, H. (1970). *the patterns and problems of economic development in rentier states: The case of Iran*, In M. A. Cook (Ed.). **Studies in the economic history of the Middle East**, Oxford: Oxford University Press.

Mahoney, J. (2001). *Beyond correlational analysis: Recent innovations in theory and Method*, **Sociological Forum**, 16 (3), 575-593.

Masoud, T. (2014). **Counting Islam: religion, class and politics in Egypt**, Cambridge: Cambridge University Press.

Moustaafa, T. (2011). *Law in the Egyptian revolt*, **Middle East Law and Governance**, 3(1-2), 181-191.

Nankani, G. (1979). *Development Problems of Mineral-Exporting Countries*, **World Bank Staff**, Working Paper No. 354.

Nagarajan, K. V. (2013). *Egypt's Political Economy and the Downfall of the Mubarak Regime*, **International Journal of Humanities and Social Science**, 3(10), 22-39.

Osman, T. (2010). **Egypt on the Brink: From Nasser to Mubarak**, New York: Yale University Press.

Pierson, P. (2003). *Big, slow-moving, and... invisible: macrosocial processes in the study of comparative politics*, in J. Mahoney & D. Rueschemeyer (Eds). **Comparative historical analysis in the social sciences**, Cambridge, UK: Cambridge University Press, pp. 177-207.

Reza, S. (2007). *Endless emergency: The case of Egypt*, **New Criminal Law Review: In International and Interdisciplinary Journal**, 10(4), 532-553.

Roccu, R. (2013). **The Political Economy of the Egyptian Revolution: Mubarak, Economic Reforms and Failed Hegemony**, Palgrave Macmillan.

Ross, M. L. (2011). *Will Oil Drown the Arab Spring?: Democracy and the Resource Curse*, **Foreign Affairs**, 90 (5): 2-7.

Ross, M.L. (2001). *Does Oil Hinder Democracy?*, **World Politics**, 53 (3):325-61.

Roy, O. (2012). *The Transformation of the Arab World*, **Journal of Democracy**, 23(3): 5

Sharp, J.M. (2010). **Egypt: The January 25 Revolution and Implications for U. S. Foreign Policy**, Darby, Pa: Diane Publishing Company.

Shahin, E. E. D. (2012). *The Egyptian revolution: The power of mass mobilization and the spirit of Tahrir Square*, **The Journal of the Middle East and Africa**, 3(1), 46-69.

Sullivan, D. (2009). *Will Egypt's Muslim Brotherhood Run in 2010?*, **Comments, Carnegie Endowment**, 5 May, available at: <http://www.carnegieendowment.org/arb/?fa=show&article=23057>

Smith, B. (2004). *Oil Wealth and Regime Survival in the Developing World 1960-1999*, **American Journal of Political Science**, 48 (2): 232-246.

Springborg, R. (2011). *The Political Economy of the Arab Spring*, **Medditerranean Politics**, 16(3): 427-433.

Springborg, R. (2011a). *The Precarious Economics of Arab Spring*, **Survival: Global Politics and Strategy**, 53 (6): 85-104.

Springborg, R. (1989). **Mubarak's Egypt: fragmentation of the political order**, Boulder, Colo: Westview Press.

Thabet, H. G. (2006). *Egyptian Parliamentary Elections: Between Democratization and Autocracy*, **Africa Development**, 31(3), 11-24.

UNDP. (2008). *Egyptian Human Development Report*, UNDP, Egypt.

Zakī, M. (1995). **Civil society & democratization in Egypt: 1981-1994**, Cairo: Konrad-Adenauer Stiftung.